

## امام عبدالقاهر جرجانی

و

تنی چند از دانشمندان بزرگ ایرانی که بنای فنون بلاغت نهاده اند

نخستین دانای بزرگ که واضع و مقنن علوم بلاغت است استاد و پیشوای نامور عبدالقاهر جرجانی میباشد. این بزرگوار با تالیف دو کتاب نفیس خود دلائل الاعجاز در معانی و اسرار البلاغه در بیان نام خود را در طراز اول واضعان علوم و مبدعان و نوآوران فنون در دفتر روزگار و تاریخ سر آمدان و نوابغ جهان جاویدان ساخته است. هر چند وی در بسیاری از فنون فضائل بدیضا داشته است ولیکن در علوم بلاغت درست مانند ارسطو در منطق بشمار میرود. پیش از او بسیاری از بزرگان چون جاحظ و قدامة کاتب و . . . . . پاره ای از نکات ادبی و لطائف بلاغی را بیان نموده اند لیکن هیچیک از ایشان ب فکر تدوین علم و تشکیل قواعد و تاسیس مسائل نیفتاده است و همانطور که سایر واضعان و مکتشفان علوم منابع و مراجع ایشان آثار پراکنده و افکار متفرق پیشینیان خود بوده است که اینجا و آنجا در متون مختلف و کتابهای گوناگون بشکل نامنظمی وجود داشته است و سپس از آن مطالب متنوع و افکار متفرق بوضع علم و تدوین قواعد راه یافته اند امام عبدالقاهر جرجانی نیز از آن نکات و نظریات که در آثار جاحظ و دیگران بوضع غیر مرتب وجود داشته با اندیشه موشکاف و نظر تیزبین و حدس صائب و نبوغ فطری خویش بافتخار وضع و تاسیس علم بیان و معانی نائل آمده و نام خود را در ردیف بنیاد گذاران علوم و فنون در آورده است .

امام عبدالقاهر جرجانی در کتاب اسرار البلاغه از جمیع موضوعات علم بیان

سخن بمیان آورده است چنانکه از تشبیه و اقسام آن و از استعاره و انواع او و از مجاز عقلی و مجاز لغوی بتفصیل سخن گفته است و در کتاب دلائل الاعجاز در مسائل تقدیم و تأخیر و تعریف و تشکیر و حذف و ذکر و قصر و تاکید و فصل و وصل و بسیاری از مطالب مهم دیگر بحث و استقصا نموده است و این دو کتاب که تراش خامه توانای این مرد داناست چون از سرچشمه فیاض این دانشها تراویده و ذوق سرشار و طبع گهربار و حس کنجکاو و علم و اطلاع وسیع و واضع و مبتکر و کاشف این علوم در آن کار کرده است هنوز بهترین کتابی هستند که در بیان و معانی زیور نگارش یافته و بسلاک عبارات بلیغ کشیده شده است. شیوه گفتار و روش سخن پردازی در هر دو کتاب در کمال سلاست و انسجام و فصاحت است و در هر مقامی با ذکر شواهد و امثله متنوع و گوناگون قواعد و مبانی علمی روشن و آشکار گردیده است و میتوان گفت که هر یکی از این دو کتاب مصداق ذکر القاعدة بمثالها میباشد یعنی در هر یکی قواعد فصاحت و بلاغت در عبارات کتاب رعایت شده است و هر فصلی از فصول آن نمودار حسن بیان و سر مشق آئین سخنپوری است؛ با کمال تأسف این کتابهای نفیس قرنهای در گوشه فراموشی افتاده و از دسترس طالبان فنون سخنپوری دور بوده اند همچنانکه تاریخ نگاران در باره خود امام عبدالقاهر جفاری داشته و حق او را ادا نکرده اند و هنوز هم آنطور که شایسته و بایسته مقام اوست پایگاه رفیع اثر شناخته نشده است. صاحب نظران بر آنند که هر گاه دیگران بعد از عبدالقاهر در فنون بیان و معانی تالیفی نمیکردند و تنها تالیفات او مورد بحث و درس و مطالعه قرار میگرفت علم بلاغت رونقی بسزای یافت و گرفتار سیر قهقرائی نمیگشت البته این موضوع در اثنای این مقاله بخوبی روشن خواهد شد.

اما در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بسبب ظهور مردی بزرگ و مشهور یعنی ابویعقوب یوسف سکاکی که خود از دانشوران بنام در تاریخ بشمار است حال این علوم بلاغت بکلی دگرگون گشت سکاکی کتابی بنام مفتاح العلوم تالیف

کرد و چون این مرد بر فلسفه و حکمت و منطق نیک آگاه بود در کتاب خود فنون بلاغت را بشکل قواعد خشک و جامد در آورده مطیع و فرمانبردار مطلق دلائل عقلی و فلسفی ساخت و طراوت و زیبایی و لطافت و سرسبزی و آزادی و فسحت میدان ادبی را از آنها باز گرفت. در کتاب او ذوق و قریحه جای خود را با حکام عقلی و دلائل منطقی بخشید و عبارات پیچ پیچ و خم اندر خم سکاکی جانشین سخنان دلاویز و کلمات شورانگیز عبدالقاهر گشت هر چند خود سکاکی نیز از فحول بیان و از صاحب نظران هنرمند محسوب است لیکن بواسطه غلبه و چیرگی افکار فلسفی بر دل و دماغ او خواه نا خواه فنون بلاغت را از مجرای طبیعی و اصلی خود منحرف ساخت و صفای مشرب ادیبان را تیره گون و طبع سرکش و روح آزاد ایشان را مقید کرد و اساس سخنوری را که مدار آن بر تتبع آثار منشور و منظوم گویندگان فصیح و بلیغ و شاهکارهای جاویدان سر آمدان سخن است بر قواعد عقلی و قوانین فلسفی نهاد بدین ترتیب بایلان خوش الحانی که بر شاخسارهای باغ طبیعت و در فضای آزاد جهان ذوق و قریحه در ترنم بودند بهزار بند بلا در حصار عقل و منطق گرفتار آمدند و از آن پس ادیبان با قدم احتیاط بر طریق ادب سلوک میگردند که مبادا حرکتی خلاف منطق از ایشان سرزند و خود قواعد این علوم نیز گرفتار تعقید و غموض و ابهام گشت برای هر قاعده‌ای تفلسف و استدلال شروع شد و این کار بجدی بالا گرفت که نئی سواران ادب با پای چوبین چون عرصه بیان را از فارسان میدان بلاغت خالی دیدند اسب فصاحت در میدان رقاحت جهانیده خود را شهسواران کارزار هنر قلمداد نمودند.

اما کتاب مفتاح به محض ظهور در محافل علمی شهرت می یافت و طالبان علم از هر طرف بر آن اقبال کردند و تشنگان زلال معرفت آن را کوثر و تسنیم پنداشتند و غافل از آنکه مفتاح نسبت بکتابهای امام عبدالقاهر کسر اب بقیعة بحسبه الظمان ماء میباشد بسوی او روی آور شدند و علت این امر نیز شیوع و ذیوع فلسفه و منطق در

مدارس عصر سکاکی بود که علما و مدارس آن زمان نظر بعلم و عواملی که اینجا محل تفصیل آن نیست بتحقیقات و تدقیقات فلسفی و منطقی میل و علاقه فراوانی داشتند و آنرا مظهر کمالات علمی پنداشته و در مقابل بجهت ادبی چندان توجهی نمیکردند. و بجای توسعه و ترقی دادن باصول و مبانی علوم بیشتر بجدال و مناظره و مباحثه میپرداختند. باری کتاب مفتاح چون عبارات او مغلق و هر جمله‌ای از آن بالفظ اندک معنی بسیار داشت عالمانی بزرگ و مشهور چون عضدالدین ایجی متوفی بسال ۷۵۶ هجری صاحب کتاب **مواقف** و ممدوح **خواجۀ شیراز**<sup>۱</sup> و بعد از او مولانا **سعدالدین تفتازانی** متوفی بسال ۷۹۱ هجری صاحب کتاب **مطول** و سید شریف جرجانی متوفی بسال ۸۱۶ هجری صاحب کتاب **شرح مواقف** که هر یکی از ایشان از بزرگترین علمای قرن ۷ و ۸ هجری بشمار و دارای تالیفات مشهور و بسیارند توجه مخصوص بکتاب **مفتاح** کردند. عضدالدین ایجی آنرا **ملخص** و **مختصر** نمود و **سعد** و **سید** بر **مفتاح** **شروح** و **حواشی** نوشته و **گره** از مشکلات آن کشودند یکی دیگر نیز از علمای بزرگ ایران **بنام خطیب قزوینی** قسم معانی و بیان و **بدیع** **مفتاح** را خلاصه کرده و کتاب خود را **تلخیص المفتاح** نامید<sup>۲</sup> که مشهور است و **سعدالدین تفتازانی** بر این کتاب دو شرح دارد یکی **بنام مختصر** و دوم **بنام مطول** که خیلی معروف است و داستان آن بطور تفصیل خواهد آمد. باید دانست که **سعد** و **سید** که غالباً نامشان توأم ذکر میشود مشهورترین علمای عصر خود بوده اند و بواسطه تالیفات مفید و نفیسی که از خود بیادگار

۱- دگرشهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار **مواقف** بنام شاه نهاد

۲- اگر **شروح** و **حواشی** **مفتاح** **سکاکی** را در یکجا جمع کنند در حقیقت کتابخانه‌ای خواهد بود و در کتاب **کشف الظنون** در حدود سه صفحه بزرگ را برای اینکار اختصاص داده است و مقداری ابیات عربی نیز که در وصف و ستایش **مفتاح** سروده شده در ذیل ترجمه **مفتاح العلوم** آورده است ولی با کمال تاسف در این گنجینه منابع و مراجع درباره هر یکی از دو کتاب **نفس** و **بی نظیر** امام **عبدالقاهر** بیش از دو یا سه سطر ننوشته است

گذاشته اند این شهرت را تا این اواخر هم حفظ کرده بودند اگرچه بعد از ایشان ملا صدرا و میرداماد و میرفندرسکی که هر سه بالخصوص ملا صدرا صاحب کتاب اسفار در حکمت از حکمای زمان خود بوده اند ولی شهرت این سه تن در خارج از ایران خیلی زیاد نیست اما سعد و سید در تمام ممالک اسلامی شهر و اعرف دانشمندان قرون اخیر مشرق زمین بشمار می آیند و تالیفاتشان بکتابخانه های عموم مدارس دنیا نفوذ کرده است. سعدالدین تفتازانی که معاصر ابن خلدون مورخ و فیلسوف بزرگ بوده است ابن خلدون نام او را در کتاب گرانبهای خود که با اسم مقدمه مشهور است با عظمت و احترام میبرد و میگوید از دیدن تالیفات این شخص بر من روشن شد که هنوز مشعلداران علم و معرفت در مشرق زمین پیدا میشوند زیرا این مرد در علوم عقلیه و معارف عالییه مقامی شامخ دارد. بعلمت اشتهار و نفوذ علمی که این دو دانشمند بزرگ داشتند و همواره نام ایشان در مدارس علمی عالم اسلام بر زبانها جاری بود و در اکثر مسائل علمی نظر هریکی از ایشان بعنوان مستمسک و حجت بمیان آورده میشد و حتی علما و مدرسین غالباً دوستگی داشتند برخی از آنان طرفدار نظریات سعد بودند و بعضی دیگر مدافع سید چون سید بعلاوه تالیفات مستقلی که دارد بر اکثر کتابهای سعد جواشی نگاشته و در بیشتر مسائل علمی و عقلی با سعد مخالفتهای محققانه نموده است ولیکن افتخار تقدم و ابتکار در آن مسائل اختصاص بسعد دارد باری این حماسه و تعصب بجایی رسیده بود که تلامذه و طلاب در صدد استمزاج استاد و مدرس خود بر میآمدند که ببینند حامی و هواخواه سعد است یا سید تا بسبب متابعت در رأی و مسلک علمی پیش استاد تقرب جویند و این تعصب و حماسه اگر چه از نظر علمی چندان قابل قبول نیست ولی از آنجا که نشانه حرص و ولع و عشق بانظار و افکار علمی است جالب توجه و شایسته تحسین میباشد. بمناسبت این موضوع بخاطر آمد ولی ندانم کجا دیده ام در کتاب که یکی از خاورشناسان میگوید در اصفهان یکی از مدارس طلاب رفتیم و دیدیم که بر اثر مناظره و اختلافی که در مسائل علمی و ادبی با هم

داشتند نائره جدال و مخاصمت بحدی اشتعال یافت که بامشت و سیلی بهم حمله ور شدند و مرا این قضیه بتعجب و تحسین فراوان واداشت زیرا در اروپا فقط من نظیر این منظره را در اختلافات احزاب و امور مادی دیده بودم ولیکن هرگز در مباحثات علمی و مسائل معنوی چنین پیش آمدی را اصلا نمی توانستم پیش بینی کنم و بهر حال چنین اختلاف مقدس و منزله از شوائب اغراض مادی را برای نخستین بار در آن مدرسه دیدم و باز بيمورد نیست که بمناسبت ذکر سعد و سید یکی از مناظره های تاریخی این دو علامه بزرگ را بطور اختصار در اینمقام بیاورم زیرا خالی از بند و عبرت نیست میگویند که روزی در مجلس تیمور لنگ که محفل باشکوهی از دانشمندان تشکیل یافته و یکی از ایام مشهوره (روزهای تاریخی) بوده میان سعد و سید مناظره علمی در گرفت و سرانجام بعد از مباحثات و مذاکرات بسیار سعد تسلیم شد و حق را بجانب سید داد و بالطبع پیروان سعد سرشکسته و دل آزرده و هواخواهان سید فاتح و فیروز و مغرور از چنان مجلس تاریخی برخاستند مریدان و شاگردان سعد که سخت از این تسلیم و اعتراف او ناراحت و آشفته و پریشان گشته بودند روی بسعد کرده گفتند ای مولانا چه میشد به نیروی بیان و قوت احتجاج و استدلال مناظره را ادامه میدادی و ننگ تسلیم و عار اقرار که بمنزله فرار از عرصه کارزار است بر خود و بر متابعان و مریدان روا نمیداشتی زیرا اخبار این حادثه بزودی در اطراف و اکناف جهان انتشار خواهد یافت و در تاریخ ایام ثبت خواهد شد ملا سعد در جواب گفت عجباً شما از نکته بزرگی غافلید و سر مسئله را در نیافته اید اگر من بر باطل اصرار میکردم و بناحق عناد و لجاج میورزیدم و بعد از ظهور حق بردست مخالف بیهوده سخن بازی و روده درازی میکردم در نظر خود او (یعنی سید شریف) بعلمت لجاج بر باطل متهم بجهل و نادانی یا عناد و حق شکنی میگشتم و من در چشم او و در نظر او خوار و بی مقدار میشدم و حال آنکه رای و نظر او نسبت بمن بعقیده من برابر بارای و نظر تمام مردم جهان است

حکایتی دیگر هم از سعد بخاطر آمد که ذکر آن نیز خالی از فائده نخواهد

بود: گویند که روزی تیمور لنگک خواست بیکمی و پیامی بیکمی از نواحی مملکت گسیل دارد و دستور داد که قاصد را بر تندروترین اسبان لشکر و حشم سوار کرده بجانب مقصد روانه کنند بیکمی از اطرافیان تیمور از سرعناد باسعد بیکمی از سپاهیان را تحریک کرده مرکب مخصوص سعد را که در خیل اسبان بسرعت سیر امتیازی داشت برگزیند و چون آن سپاهی نزدیک مرکب رفت بیکمی از شاگردان سعد ویرا از این قضیه مطلع ساخت مولانا سعد دستور ممانعت از این کار داد معاندین بصورت سعایت موضوع را بسمع تیمور رسانیدند

تیمور بعنوان مشاورت با نزدیکان خود این مسئله را در میان نهاد هر بیکمی از آنان بنوعی از انواع مجازات و کیفر اشارت نمود سپس تیمور لختی باندیشه فرورفت و بعد از تامل در جواب امر گفت رأی هیچکدام از شما صواب نیست و مرا یاری مخاصمت و ستیز با کسی نیست که قلم توانای او قبل از شمشیر من تسخیر ولایات کرده است و این سخن اشاره باین مطلب بود که بهنگام فتح و تصرف بیکمی از شهرها قبل از ورود سپاه فاتح تیمور اهالی شهر بعنوان شفیع بیکمی از آثار و تالیفات بزرگ مولانا سعد را بدروازه شهر آویخته بودند تا تیمور با احترام این دانشمند آن شهر و ساکنان آنرا مورد عنایت قرار دهد و سپاهیان وی دست تخطی با آنجا دراز نکنند و گویند که تیمور این شفاعت را محل قبول داد و مردم آن سامان از برکت کتاب سعد بهره یاب و از فروغ تابناک فضل و کمال این دانشمند عالیقدر از گزند حوادث رهیدند.

اما کتاب مطول، باید دانست که با ظهور این کتاب دوره حکومت و فرمانروائی مفتاح سبزی شد و شهرت علمی علامه ثانی<sup>۱</sup> ملا سعد تفتازانی و شدت غلبه جنبه

---

۱- در علوم عربی و فنون ادب علامه اول برزمخشری و علامه ثانی بر تفتازانی اطلاق میشود و اطلاع بر اینگونه اصطلاحات در عالم علوم و معارف اسلامی ضروری یا لا اقل تحسینی است

معقول بر منقول یا بعبارت دیگر رواج بازار مباحثات عقلی و فلسفی موجب شد که کتاب مطول جای مفتاح سکاکی را بگیرد زیرا هر چند سکاکی چنانکه قبلاً گفتیم علوم بلاغت را با فلسفه در آمیخت و با مداخله دادن مباحثات عقلی در فنون ادب تطوری در این دانشها ایجاد کرد و با این دخل و تصرف او ادب صرف جای خود را با ادب ممزوج با فلسفه داد ولی باز میتوان گفت جهات ادبی سکاکی بر جنبه فلسفه او غلبه داشت یا لا اقل مساوی و همکفه بود و صبغه ادبی مفتاح بیش از رنگ فلسفی آن جلوه میکرد اما در کتاب مطول بکلی عکس این قضیه و بلکه نقیض آن راست میآید زیرا از روی تحقیق میتوان گفت جانب ادبی مطول همان متن آن کتاب است که تلخیص المفتاح خطیب قزوینی باشد و در خود شرح صرفاً نظریات و ملاحظاتی عقلی و فلسفی مورد توجه قرار میگیرد مگر آنکه گاهگاهی در خلال مسائل عقلی لطائف و نکات ادبی بنظر برسد باری کتاب مطول مورد توجه علماء جهان اسلام شد و علمای بزرگ از جمله و در رأس همه دانای بزرگ سید شریف جرجانی حواشی بر آن کتاب نگاشت و بدین ترتیب کتاب مفتاح تقریباً منسوخ شد و کتاب مطول از آن زمان که از زیر خاومه در افشان تفتازانی خارج شده تا کنون یگانه کتاب درسی مدارس دینی عالم اسلام است البته در زمان ما بعضی از علماء و ادبای مصر و سوریه و لبنان و ایران و غیره بعضی کتابهای مدرسی که از نظر تسهیل درس و تکثیر امثله و شواهد مفید بنظر میآید نوشته اند ولی شهرت و عظمت کتاب مطول محفوظ و مصون است زیرا دقایق فکری و مسائل عقلی عجیب در زیر سطور آن نهفته است که غالباً فهم ادبا و علمای امروز از رسیدن بآن عاجز است و تا بحواشی و نظریات بزرگان که بر آن کتاب تعلیق یافته مراجعه نشود این مطلب روشن نخواهد شد ولیکن با همه این مراتب کتاب نامبرده از لحاظ تربیت استعداد ادبی و قریحه بیانی چندان تأثیری ندارد بلکه توجه انسانرا چنان بمسائل فکری و منطقی و فلسفی مشغول و معطوف میدارد که بالطبع از جهان ادب و ادراک لطائف ذوقی آن منصرف میشود و عجب آن است که خود تفتازانی در



تالیفاتی که در علوم عقلی کرده است فصاحت و بلاغتی بیشتر از خود ظاهر ساخته است مثلاً در کتاب مقاصد و شرح آن که در علم کلام نگارش یافته فصاحت و زیبایی گفتار او خیلی بیشتر از کتاب مطول نمایان است اگرچه دیباچه مطول را نیز خیلی عالی و بلیغ ساخته است و بطور کلی تفتازانی دیباچه‌های کتب خود را خیلی برجسته و بلندنگاشته است و گوی می‌دان و مجالی برای طبع آزمایی و قلم‌فرسایی در انشای عبارات ادبی یافته است و غالباً در آن دیباچه‌ها از کساد بازار علم و ادب در زمان خود و قصور هم‌اثنای زمان از ادراک مطالب عالی‌ه شکوی و ناله نموده است و در حقیقت اظهارات او در این موضوع چنان با تاریخ روزگار او منطبق است گویی که فصلی در تاریخ عصر خود را برشته بیان کشیده و بصدق و صراحت تمام وضع رکود و توقف علم و ادب را در زمان خویش تصویر نموده است برای نمونه دو بیت ذیل را که تراویده طبع او است و در دیباچه مطول مناسب و حسب حال خود گفته است می‌آوریم:

رداء شبابی و الجنون فنون

طویت لآحر از العلوم و نیلها

تبیین لی ان الجنون فنون

ولما تعاطیت العلوم و نلتها

و برآستی که در وصف حال علم بلاغت در عصر او صادقتر از این سخن که سعد در دیباچه کتاب مختصر آورده است و می‌گوید: ان هذا الفن قد نضب اليوم ماؤه فصارجد الا بلاثر و ذهب رواؤه فعاد خلافاً<sup>۱</sup> بلاثر حتی طارت بقية آثار السلف ادراج الرياح و سالت باعناق مطايا تلك الاحاديث البطاح

گفتاری بهتر نمیتوان گفت ولی در عالم تالیف گویا ناچار بوده است که آثار خود را با طبع ناساز مردم روزگار سازگار سازد.

در جمله‌های بالا ما سعد می‌خواهد بگوید که در این روزگار فنون ادب طراوت و رونق خود را از دست داده است و متاع بحث و جدال که هیچگونه نتیجه

۱- خلاف در زبان عربی دو معنی دارد یکی اختلاف در فکر و نظر دوم بید که درختی است

بی‌ثمر و در این جمله بهر دو معنی راست می‌آید

فنی و هنری را از آن نباید انتظار داشت رواج یافته است و آب و رنگ از رخسار دل آرای شاهد ادب رفته و اختلاف نظرهای بی ثمر و کشاکش و نزاعهای بی اثر جای آنرا گرفته است و آثار ادبی هنرمندان پیشین دستخوش صرصر حوادث و آفات گردیده است و آن داستانهای شورانگیز و شیرین را گویی روزگار با کاروانی که تکاوران بادپای حامل کالای آن بوده اند در بیابانی ناپیدا کرانه بسوی مقصدی نامعلوم و افسانه آمیز روان ساخته است و کمترین نشانی از آنها پدیدار نیست.

این بود اجمالی از سیر و تطور تالیف و تصنیف در علوم بلاغت و چنانکه دیدیم عالیتین و مهم ترین و مفیدترین کتاب در این فنون همان دو کتاب اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز است که هر دو از تالیفات امام عبدالقاهر جرجانی میباشند که خود واضع و مبتکر و بنیان گذار این علوم است عبدالقاهر در این کار باسطو در علم منطق و بخلیل بن احمد خیلی شباهت دارد که خلیل نیز خود مبتکر علم عروض و هم مکمل این علم است و بعد از او کسی نیامده که چیزی مهم بر آن بیفزاید همچنین عبدالقاهر که واضع علوم بلاغت است بهترین تالیف نیز در این رشته همان کتابهای او میباشد برآستی در این مورد هر چه در باره این دانش مرد بزرگ گفته شود کم است زیرا گمان نمیکنم در فنون ادب و هنر سخن سنجی در تاریخ علم و دانش کسی بیایه او رسیده باشد و در حقیقت از لحاظ ادبی تنها دانشمندی که با عبدالقاهر بتوان مقایسه کرد همانا ازسطو میباشد و بس.

ظاهراً سکاکی خواسته است با تصرفات عقلی خود در اصول و قواعدی که عبدالقاهر بنا نهاده خود را واضع علوم بلاغت قلمداد کند و نسبت این کشف و اکتشاف علمی بخود بدهد زیرا بصراحت از عبدالقاهر در آغاز کتاب مفتاح نام نمیبرد و بهر حال حقیقت امر آن است که از جهات ادبی محض واضع این فنون عبدالقاهر است و از لحاظ فلسفی یعنی بیان مسائل بلاغت از روی دلائل عقلی و منطقی علمدار این مدرسه

سکاکی است و با کمال تأسف مورخین نیز در بیان مقام عبدالقاهر کوتاه آمده و حق او را ادا نکرده‌اند و بیشتر بعنوان امام در علم نحو از او یاد نموده‌اند و لیکن علی بن حمزة العلوی صاحب کتاب مشهور الطراز که از علمای برجسته و عالی مقام می‌باشد در مقدمه کتاب خود راجع بعبدالقاهر می‌گوید: و اول من اسس هذا الفن و اوضح براهینه و اظهر فوائده و رتب افانینه الشيخ العالم الزحیر علم المحققین عبدالقاهر الجرجانی الخ.

اما عجب است از ابن خلدون این مورخ هوشیار دل آگاه تیز بین که نسبت وضع علوم بلاغت را بسکاکی می‌دهد و این عین عبارت او است: و کتب فیها جعفر بن یحیی و الجاحظ و قدامه و امثالهم املا آت غیر و افیه فیها ثم لم تزل مسائل الفن تکمل شیئا فشیئا الی ان مخض السکاکی زبدته و هذب مسائله و رتب ابوابه.

شاید ابن خلدون از شخصیت و مقام عبدالقاهر و تالیفات او اطلاعی نداشته زیرا اکثر تاریخ نویسان و مؤلفین کتب رجال اسم عبدالقاهر را در کتابهای خود نیاورده‌اند مثلا ابن خلکان در روایات الاعیان ذکری از او نکرده<sup>۱</sup> و همچنین یاقوت حموی در کتاب معجم الادبا راجع باو چیزی ننوشته است و آنانکه شرح حالی از او نوشته‌اند چون سبکی در طبقات الشافعیة الکبری و حافظ ذهبی در کتاب دول الاسلام و سیوطی در بغیة الوعاة مقامات علمی او را ذکر کرده‌اند ولی هیچکدام او را بعنوان واضع علوم بلاغت شناسانیده‌اند و باین ترتیب می‌بینیم که حق این بزرگ مرد در تاریخ ضایع شده است بهر حال امام عبدالقاهر جرجانی بوسیلت دو تالیف عمده و شاهکار خود یعنی اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز ثابت کرد که او است واضع و مبتکر علم بلاغت و منظم فنون عالی ادب و او است آن نویسنده و مؤلفی که باحسن عبارت و سخای طبع در تکثیر امثله و شواهد و استنباط مسائل علمی از مجاری اجتماع انسانی و حقایق تاریخی و مناسب برجسته نصوص ادبی و دقت نظر در سرتأثیر سخن در

۱- شاید چون از تاریخ وفات او اطلاع نداشته ترجمه او را نیاورده است

اجتماعات بشری گوی سبقت را از سکاکی و دیگر متاخرین در میدان فضل و کمال از لحاظ ادبی ربوده و کسی را باوی یارای برابری نیست. خود امام عبدالقاهر در رساله المدخل که کتابی است موجز و مفید و بقصد اثبات احتیاج بعلم معانی آنرا نوشته است دو بار تصریح میکند بآنکه او است واضع علم معانی و ظاهر آن است اراده خود را در باب وضع و ابداع این علم بایکی از نجات عصر خویش در میان نهاده و آن نحوی گفته است که با وجود علم نحو نیازی بعلم معانی نیست امام عبدالقاهر بایمانی ساطع و دلایل واضح بر این آئی تاخته و ثابت نموده که نکات و لطائف ادبی و اسرار تاثیر سخن و دلایل اعجاز قرآنرا جز باتدوین علمی دیگر بنام علم معانی نمیتوان ادراک کرد و سپس بتدوین علم نامبرده پرداخته و همه جاهم در کتاب دلایل الاعجاز وهم در اسرار البلاغه مثل یک عالم روانشناس زبانشناس و اجتماع شناس و هنرشناس داد معنی داده است و گوی فضل و تقدم از همگان ربوده است برای نمونه قطعاتی از فصول مختلفه دلایل الاعجاز او را با دخل و تصرفی اندک ترجمه می نمائیم که بر بیان امام و علو مقام او دلیل واضح و برهان قاطع است.

امام گوید: سخن یکی از الطایف و مواهب الهی است که بوسیله آن انسان علوم و دانشهای خود را مرتب و منظم میکند و اسرار و رازهای آنها را بمنصه بروز و ظهور میرساند و یگانه امتیاز انسان از سایر انواع حیوان بواسطه نطق و گویایی او است و بهمین نظر است که خداوند در مقام شمردن نعمتهای خود بر بندگان فرموده است: «خداوند انسانرا بیافرید و بوی نطق و بیان بخشید» اگر سخن نبود دانا نمیتوانست از دانش خویش بهره ای بدیگران برساند و قوای فکری او بحیز تعطیل میافتاد و فرق و تفاوت بین علم و جهل از میان برمی خاست و کسی بودائع گنجینه دلها راه نمی یافت و قریحه ها و ذوقها از عمل و حرکت و جنب و جوش باز میایستاد و قدرت و توانائی هوشها و ذهنها از کار برکنار میگشت و تفاوتی میان کفر و ایمان و نیکوکاری و بدکاری و ستایش و نکوهش

و آراسته و آلوده دیده نمی شد و چون اخص صفات و فصل ممیز سخن آن است که معلومات و مدرکات بشر را چنانکه در دل و جان او منعکس گشته و نقش بسته است نشان دهد و چگونگی دانسته‌های انسان را در معرض انظار و افکار قرار دهد پس هر سخن که آن آشکارتر و روشنتر و شایسته‌تر و سزاوارتر باشد و شیواتر و رساتر باشد به نزد طبع و خرد نیکوتر و گراه‌یتر خواهد بود و از اینجا فکر دور اندیش و اندیشه دانش‌پژوه درمی‌یابد که باید معیار و میزانی بدست آورد تا بترازوی عدل و داد در میان سخنان نیک و پسندیده داوری کند و مقام و منزلت هر کدام آنها را بحکم آن میزان و قانون تمییز و تشخیص دهد و چون مسلماً تفاوت درجات سخن در مراتب نیکویی و زیبایی و وابسته به مجرد لفظ نیست بلکه منوط و مربوط به معنایی است تا معنی و مقصود بنفس الهام نشود و در آنجا ترتیب و نظام نگیرد بکار بردن الفاظ نوعی از هذیان خواهد بود.

در یکی از فصول کتاب می‌گوید: چه گمراهند کسانی که عشق به محسنات و آرایش‌های لفظی آنان را از شاهراه صواب دور و گرفتار تکلفات شگفت‌انگیز می‌کنند اینان معنی را فدای لفظ کرده و سرتاثر سخن را در نیافته‌اند و عروس معنی را چنان در زیر زیورهای رنگارنگ گرانبار ساخته‌اند که بیمار و نالان گشته است باید سجع و جناس و ترصیع و دیگر آرایش‌های بدیع بخواست و اقتضای معانی باشد چنانکه اگر آن الفاظ را تغییر دهند خللی بمعانی برسد و کلمات دیگر نتواند جای آنها را بگیرد بدیهی است اگر این شرایط منظور گردد سخن از لحاظ معنی درست و محکم و از نظر لفظی زیبا و دلکش خواهد بود آنگاه این حدیث نبوی را که: **ایها الناس افشوا السلام و اطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بسلام** بعنوان مثال می‌آورد که این عبارت با آنکه سجع در آن رعایت شده ولی بحدی طبیعی است که هیچ کلامه دیگر را بجای کلمات آن نمیتوان نهاد و طبیعت معنی خواهان

این الفاظ بوده است و اگر این کلمات مسجع را برداری و الفاظ عاری از زیور مسجع بجای آنها گذاری بهصاحت کلام خلل وارد میشود و سخن باین شیوایی و رسائی نخواهد بود و هم در این فصل گوید فرخنده طائر و خجسته روز آن گوینده است که خود تعمد در الفاظ نکند بلکه معانی را از قیود تکلف آزاد کند زیرا که معانی بالطبع خواستار الفاظی هستند که متکلم هر قدر رنج برد و جستجو کند مناسبتر از آن الفاظ را پیدا نخواهد کرد پس عبارات تکلف آمیز یا ناشی از کم مایگی گوینده است از لحاظ معانی و یا از کج سلیقه گی وی در طرز بیان .

درجایی دیگر بیت مشهور فرزدق<sup>۱</sup> را که برای تعقید لفظی مثال میاورند نقادی کرده میگوید : نیک در این بیت بنگر که در این شعر لفظی که وحشی و دور از فهم یا بازاری و مبتذل باشد بکار نرفته بلکه تمام مفردات آن همه از کلمات مستعمل و مانوس بشمار میاید ولی مخالفت آن با شرایط فصاحت از آن سبب است که ترتیب الفاظ آن مطابق ترتیب معانی نیست بلکه مشوش و درهم است و شنونده را از ادراک معنی و مقصود باز میدارد زیرا شاعر بحدی تقدیم و تاخیر نایجا کرده و نظام سخن را برهم زده است که مستمع از فهم مرام او باز خواهد ماند و درست مثل آن است که صورت ترکیبی بنایی را بهمزنی و اجزاء مختلف آنرا چنان پاشیده و متلاشی سازی که هر گاه بخواهی دوباره آنرا بصورت مرکب در آوری و اجزای پراکنده و متفرق آن را اجتماع و الفت و انتظام دهی باید کتابی در هندسه بخوانی تا بتوانی اشکال درهم ریخته آنرا جمع کنی و اوضاع آشفته و پریشان آنرا از نو ترتیب بخشی. امام عبدالقاهر در همه جا با همین سخای طبع و جودت قریحه فلمفرسایى نموده بدون ضنت و منت از انوار علم و تابش دانش خویش بردل و جان سالکان علم و ادب پرتو افشانی میکند و مطلقاً بارمز و اشارت و تلویح بر روی قواعد علمی یا عبارات فشرده و

و رسمی ودقت در کلمه شماری پرده ابهام و غموض بر مقاصد و معانی نمی کشد و بهمین ترتیب در این کتاب نفیس که دو سطر اول آن ثنا و ستایش پروردگارا است از سطر سوم شروع بمطلب و تا پایان کتاب بدین نمط و سیاق افادت مرام میکنند. بدون اینکه از خود حرفی بمیان آورد یا لفظی مشعر بخود ستائی و خود خواهی و رنج بردن سالیان دراز یا اجابت خواهش این و آن یا شکایت از جور زمان بمیان آورد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی